

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم رستمیان مقدم
مدیر مسئول: حامد شمس
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرزامصطفی
مدیر فنی: پژمان اشکان
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند
مسعود شاه‌حسینی، صدرا محقق، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی
حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا
حمیدرضا عبدالوند، بهاره بدیعی
جواد حیدریان،مسعود مشایخی
نظارت چاپ: عبدالله محمدی
با تشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن
احمد رضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۶-۸۵۱۷۰۸۵
نمابر: ۰۸۵۱۷۰۸۷
www.tamin24.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک:۸۵۱۷۰۹۱

تشکیل اولین گروه موسیقی ملل در ایران

سرپرست گروه موسیقی «نَواي ملل» از تشکیل گروه موسیقی بین‌المللی در ایران خبر داد. ژیلّا تقوی گفت: «از مدت‌ها قبل در فکر تشکیل گروه موسیقی بین‌المللی بودم تا بتوانم از این طریق پیام عشق و صلح را به گوش جهانیان برسانم و گامی در جهت انتقال فرهنگ بر دارم.»
او ادامه داد: «به همین جهت گروه «نَواي ملل» را که اعضای آن متشکل از نوازندگان و خوانندگان کشورهای نظیر افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان و کشور عزیز خودمان ایران است تشکیل دادم. پیش از این مادر کشور خودمان گروه موسیقی که در زمینه موسیقی بین‌الملل فعالیت داشته باشد نداشتیم و «نَواي ملل» اولین گروهی است که در این زمینه فعالیت می‌کند.»

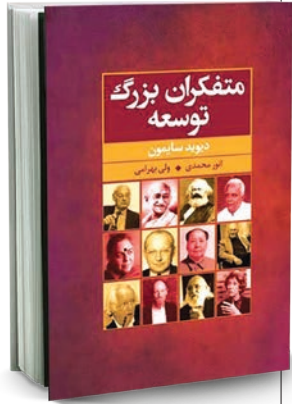
۱۶ | آتشپنو

جایی برای حرف‌های خودمانی

«متفکران بزرگ توسعه» به بازار نشر آمدند

نوشته شده است. این کتاب برای آشنایی با زندگی و اندیشه‌های برجسته فعالان حوزه پَر چالش مطالعات توسعه از هر دو دنیای شمال و جنوب است.

کتاب «متفکران بزرگ توسعه» راهی بازار نشر شد. به گزارش مهر، این اثر برای معرفی برترین و پرنفوذترین متفکران توسعه در سراسر جهان نوشته شده است. این نویسندگان را با پیشینه‌ها و رشته‌های گوناگون گرد هم آورده و به تامل در مورد زندگی و آثار متفکران برجسته توسعه از سراسر جهان پرداخته است. این نویسندگان در گروه مکاتب و نظریه‌های اصلی توسعه مثل مکتب نوسازی (کیندلبرگ و روستو)، وابستگی (فرانک، کاردوزو، امین)، ترقی‌خواهان (پربیش، هلینر، استراتین) و نظام جهانی، پساتوسعه، توسعه جایگزین و... جا می‌گیرند. «متفکران بزرگ توسعه» نوشته دیوید سامیون به‌تازگی با ترجمه انور محمدی توسط انتشارات گل آذین منتشر و با قیمت ۳۵۰ هزار ریال وارد بازار نشر شده است.



بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

هشتگ مرگ عباس کیارستمی



در روزهای گذشته خبر درگذشت عباس کیارستمی، کارگردان مشهور ایرانی، پس از یک دوره درمان طولانی بحث‌برانگیز در ایران پرسش‌های زیادی در افکار عمومی ایجاد کرد. اظهارنظرها متفاوت است، برخی از مردم و هوادارانش می‌گویند او قربانی خطای پزشکی شده و خواستار پیگیری تخلف پزشکان خاطی هستند، برخی نیز می‌گویند روند درمانی او در ایران به‌درستی پیش رفته و او به دلیل کپهولت سن و یا شدت بیماری جان خود را از دست داده است.

در این میان اما در شبکه‌های اجتماعی بحث‌ها پیرامون خطای پزشکی بالا گرفته است و کاربران با ایجاد هشتگی با همین عنوان، هر کدام از موضوعی در این خصوص صحبت می‌کنند. عده‌ای از تجربیات شخصی خود و از مواجعه با خطاهای پزشکی می‌گویند و برخی نیز در دفاع از جامعه پزشکی کشور اظهار نظر می‌کنند و از تجربیات نجات جان خود یا عزیزانشان توسط پزشکان می‌گویند. اظهارنظرها درباره موضوع «خطای پزشکی» و آنچه بر «کیارستمی» گذشته، حجم غالب مطالبی را تشکیل می‌دهد که کاربران ایرانی در روزهای اخیر در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته‌اند.

کاربری به نام قاصدک، از اهالی اینستاگرام، در این خصوص نوشت: «متأسفانه اهمال کاری تو همه مشاغل دیده می‌شه. اما پزشکی شغلیه که با جون انسان‌ها در ارتباطه. یه اهمال کوچیک مساویه با از بین رفتن یه نفر و یا تأخر عمر معیوب شدن و درد کشیدن. البته وجود پزشکان خادق و باوجدان رو نمی‌شه کتمان کرد. کیارستمی رفت اما امیدوارم مرگ اون بزرگوار باعث پشه پزشکان ما یادشون بیاد سوگندی رو که خوردن. خواستون باشه کسی که میاد تو مطبشون انسانه!»

هامون یکی دیگر از کاربران اینستاگرام در مخالفت با اعتراضات گسترده کاربران به تیم درمان کیارستمی نوشت: «هن منکر قصور در پزشکی نیستم، خطای پزشکی سومی‌ن علت مرگ در آمریکاست. این از این، تا نکید کور کورانه داره حرف می‌زنه! راجع به استاد کیارستمی هم مر گش واسه جهان سخت‌تر بود تا واسه ما. اما هنوز در یک دادگاه پزشکی هم مشخص نشده که پزشک سهل‌انگاری کرده، بذارید مشخص بشه بعد چوبه دار علیم کنید.»

یکی از پرحاشیه‌ترین اظهارنظرها در خصوص مرگ عباس کیارستمی صحبت‌های دارپوش مهرجویی بود. او که در مراسم یادبود عباس کیارستمی سخن می‌گفت، تیم پزشکی عباس کیارستمی را عاملان اصلی مرگ او معرفی کرد و خواستار مجازات آن‌ها شد. این صحبت‌ها نیز واکنش‌ها و بحث‌های دامنه‌داری را میان کاربران شبکه‌های اجتماعی در پی داشت. آیدا یکی از کاربران اینستاگرامی بود که در این خصوص اظهار نظر کرد: «این هنرمندان فقط به خودشون فکر می‌کنند و تعداد انگشت‌شماری‌شون به فکر مردم‌اند. همون جراح حتی اگر سهواً خطایی مرتکب شده باشه تا حالا چون خیلی‌ها رو نجات داده که کارش بالارزه. ولی آقای مهرجویی تا حالا چه کمکی به مردمش کرده؟»

● زیر پست شهر – ۵۲ ●

● نسرین ظهیری ●

راز

کنکوری‌ها پشت پرده‌های سبزرنگ منتظرند. مخلوطی از ترس و اشتیاقی دلشوره در نگاه‌ها موج می‌زند. پدرها دعا می‌خوانند. مادرها تسبیح می‌گردانند. درها باز می‌شود و کنکوری‌ها آهسته و نرم، بی‌هیچ عجله‌ای، وارد می‌شوند. دختری که می‌گوید اسمش مهرساست وسایش را می‌گذارد پیش پدرش. تندتند حرف می‌زند و صدایش در هاله‌ای از اضطراب می‌لرزد. می‌گوید: «برایم دعا کنید.» پدر و مادر میانسال دست‌ها را تندی‌برند بالا و دعا می‌کنند. مهرسامی رود و دست‌هایش را در هوا به نشانه خداحافظی تکان می‌دهد. چشم‌های مرد و زن همراه صدها چشم دیگر اضطراب را در هوا پخش می‌کنند. پدر مهرسامی گویند: «امسال سال دومی است که دخترم کنکور می‌دهد. پارسال شد یازده هزار. امسال نشتست بکوب خواند، شب و روز. حالا خیلی امیدوار است. ما هم امیدواریم رتبه‌اش بهتر شود.»

پدر و مادرها زیر لب زمزمه می‌کنند. بعضی‌ها زیلو پهن کرده‌اند و چای فلاکسی می‌ریزند. عده‌ای چشم از ترده‌ها و در خروجی بر نمی‌دارند. خیلی‌ها هم دارند تجربیات روزگار درس خواندن جوان‌هایشان را با هم در میان می‌گذارند. در این میان پدر مهرسا خاموش است. چشمش می‌گرداند و جمعیت منتظر را نگاه می‌کن. دق‌دم می‌زند و لابد دارد برای گفتن و نگفتن رازش با خود یکی به دو می‌کند. عاقبت دل به دریا می‌زند و می‌گوید: «راستش مهرسا دختر واقعی‌ما نیست. وقتی نوزاد بود او را ز پرورشگاه آوردیم. تا حالا به او چیزی نگفتم. نمی‌خواستم وسط درس و مشق و کنکور اسیر ببیند. خیلی با خودم کلنجار می‌رفتم. حالا امروز تصمیم گرفته‌ام به مهرسا بگویم که ما پدر و مادر واقعی‌اش نیستیم. عاقبت باید این راز بر ملا شود. همین که از جلسه امتحان آمد بیرون و کمی با او حرف زدم ماجرا را برایش تعریف می‌کنم. فکر می‌کنم و قشش رسیده باشد.» کنکوری‌ها کم‌کم از راه می‌رسند. شاد و غمگین، دلخور و نوق‌زده، خندان و گریان. مهرسامی آید، سبک و سرحال با لبخندی به پهنای صورت با پدر و مادر خوش‌ویش می‌کند و وضعیت را توضیح می‌دهد. بعد کم‌کم همه می‌روند. مهرسا و پدر و مادر هم راسته پیاده‌رو را می‌گیرند و سرازیر می‌شوند. لابد همین چند لحظه بعد راز تلخ و شیرین بر ملا می‌شود.



یکشنبه ● ۲۷ تیر ۱۳۹۵ ● شماره شصت و دو

A T I V E H N O

● ساختمان نیمه‌کاره – ۴۶ ●

● مسعود مشایخی ●

تعطیلات کارگری ساختمان‌ما

آخر هفته قبل به خاطر تعطیلات عید سعید فطر ساختمان ما هم تقریباً تعطیل بود و به‌جز چند نفر از بچه‌ها، که کارهایشان عقب افتاده بود و مجبور به جبران آن بودند، بقیه دوستان سر کار نبوده بودند.

صبح روز اول هفته، بچه‌ها یک‌به‌یک پیدایشان شد. ساختمان مثل همیشه شلوغ و پرسروصدا شد. ماه مبارک رمضان هم تمام شد و دوباره صبحانه‌خوری‌ها و دورهمی‌های ما شروع شد. وقت صبحانه بچه‌ها از تعطیلاتشان می‌گفتند و از جاهایی که رفته بودند تعریف می‌کردند. در این بین محمد از همه بیشتر خاطره تعریف می‌کرد، چون اکثر بچه‌ها مسافرت نزدیکی رفته و زیاد از شهر دور نشده بودند، اما محمد با عده‌ای از اقوامش به شیراز رفته بود و از ماجراهای سفر حرف‌های بسیاری برای گفتن داشت. محمد که عموماً حرف‌های عادی‌اش هم همراه با هیجان است، سفرنامه تعریف کردنش هیجانی صدچندان داشت و با آب‌و‌تاب همه‌چیز را توضیح می‌داد. از آنجایی هم که دقت زیادی به خرج نمی‌دهد، اسم مکان‌هایی را که از آن‌ها دیدن کرده بود به یاد نمی‌آورد و با توصیف فضا و ساخمان‌ها متوجه می‌شدم و می‌فهمیدم که از کجا دیدن کرده. مثلاً می‌گفت باغی بود با درختان رنگارنگ و یک ساختمان قدیمی و زیبا وسط آن، که من گفتم باغ ارم بوده. یا می‌گفت جایی رفتیم که ساختمانی با چند ستون داشت و قبری داخل شیشه بود، که فهمیدم حافظیه رفته. خلاصه تمام بناهای تاریخی و مکان‌های تفریحی را به همین صورت برای ما توصیف کرد. از الیاس پرسیدم تعطیلات کجا بوده که شروع به درددل کرد.

گفت: «به خانه‌مان در روستا رفتم و این چند روز به اندازه یک ماه برای دام‌هایمان علوفه بردم و از روزهایی که اینجا کار می‌کنم خسته‌تر شدم.» با خنده می‌گفت: «خوب شد تعطیلات زود تمام شد و گر نه هنوز باید آنجا کار می‌کردم.» نوبت به تعریف کردن مرتضی رسید. گفت: «هر چه سعی کردم بچه‌هایم را به مسافرت ببرم وضع مالی‌ام اجازه نداد و مجبور شدم بچه‌ها را به سفری کوتاه تا همین شهر کناری ببرم. دوروزی آنجا بودیم و دیداری هم از اقوام تازه کردیم.» حسن هم که عیال‌وار است و پنج بچه قدو نیم‌قد دارد گفت: «ماشینم وان‌ت‌بار است و با کار کردن سر ساختمان‌های مردم و بار کشیدن باید خرج خانواده پرجمعیت‌م را تامین کنم. به خاطر همین نمی‌توانم ماشین سواری بخرم و در وانت هم بچه‌ها جا نمی‌شوند. مجبور شدیم این چند روز در خانه بمانیم.» مهرداد هم که عضو جوان و درواقع کوچک‌ترین فرد ساختمان ماست، با دوستانش آن هم با موتورسیکلت به کوه‌های اطراف شهر رفته بود و از هوای خنک و پاک آنجا برایمان تعریف می‌کرد. خلاصه بیشتر بچه‌ها این تعطیلات چندروزه را به نحو خوبی پشت سر گذاشته بودند و قبراق و سرحال سر کار برگشته بودند. در این بین خاطرات شیراز رفتن محمد تمامی نداشت و هر جا که وقت پیدا می‌کرد بچه‌ها را به حرف می‌گرفت و از دیدنی‌های آنجا تعریف می‌کرد. آخر سر هم حاج‌علی سروصدایش بلند شد و خاطره‌گویی محمد را قطع کرد. من خودم به خانه ییلاقی یکی از دوستان در منطقه کوهستانی نزدیک شهرمان رفتم و تعطیلات را آنجا سپری کردم که بسیار خوش گذشت و از هوای دلپذیر آنجا استفاده کردم.

امروز محسن که چند روز قبل به خاطر دستمزد و حساب‌و‌کتاب با حاج‌علی بحثش بالا گرفته بود صحبت از رفتن و سر کار نیامدن می‌کرد. می‌گفت: «با این حقوق و شرایط، کار کردن در اینجا برایم صرف ندارد. شاید از اینجا بروم.» کلسی نصیحتش کردم تا بماند و یا اینکه اول کاری برای خودش در جایی دیگر دست‌وپا کند و بعد از اینجا برود. محسن دوست خوبی برایم است و اگر از اینجا برود دلم برایش تنگ می‌شود. به همین دلیل شاید کمی از اصرارم به او برای همین تنها نماندن خودم در ساختمان باشد!